



چارچوب تحلیلی

تاکنون اندیشمندان و صاحب نظران پرشماری هر یک، به فراخور دیدگاهها و خاستگاههای فکریشان دلائل و عوامل متعددی را پیرامون چرایی و چگونگی رخداد انقلاب ایران در سال 1357 خورشیدی بر شمرده اند که در این مجال کوتاه فرصت پرداختن و بررسی یکایکشان نمیباشد. اما در این میان دیدگاهها و نظریاتی که با پرهیز از یکسویه نگری و تک عاملی در نظر گرفتن این رخداد، تلاشی جهت دستیابی به یک تحلیل همه جانبه پیرامون آن میکنند، از دید نگارنده از مبنای منطقی تری برخوردارند. از جمله این تحلیلهای چند علتی انقلاب ایران میتوان به بررسی های "جان فوران" اشاره کرد که در کتاب "مقاومت شکننده" وی درج گردیده است. وی در این اثر ضمن پیروی از این روش بر تداوم نظریه خویش در مورد دو خیزش پیشین ملت ایران (مشروطه و نهضت ملی)، در انقلاب 57 نیز تاکید میکند. فوران نظریه خود را با توجه به ماهیت و خصلت فرا طبقاتی این حرکتها، "انتلاف طبقاتی" میدانند که البته پیش از وی نیز بسیاری از اندیشمندان مانند آبراهامیان، کدی، بشیریه، اشرف و همایون بر این وجه از انقلاب ایران تاکید داشته اند. (1)

فوران در کنار نظریه مذکور بر "فرهنگ سیاسی" هر یک از طبقات اجتماعی ایران نیز اشاره میکند که در نیروهای سیاسی مختلفی متبلور شده اند. فوران دو قسم فرهنگ سیاسی کلان را در اینجا مد نظر قرار میدهد که عبارتند از فرهنگ سیاسی دینی و فرهنگ سیاسی غیر دینی و برای هر یک نیز زیر مجموعه هایی را در نظر میگیرد که زیر مجموعه های فرهنگ سیاسی دینی عبارتند از "اسلام مبارز آیت الله خمینی"، "اسلام بنیادین شریعتی" و "اسلام لیبرال بازرگان". فرهنگ سیاسی غیر دینی نیز شامل "فرهنگ مشروطه خواهی ملی" و "فرهنگ مارکسیستی" میدانند. (2) میزان دقت و فراگیر بودن تقسیم بندی فوران را در جای خود بررسی خواهیم کرد. ناگفته نماند که بنا بر ماهیت شهری انقلاب ایران در این پژوهش نیز به مانند اغلب پژوهشهای مرتبط با این موضوع تنها به نقش طبقات و گروههای شهری در این واقعه پرداخته میشود. به هر روی در این پژوهش تلاش بر این است که با استفاده از نظریه "انتلاف طبقاتی" فوران و بهره بردن از دیدگاههای سایر نظریه پردازان و به ویژه آبراهامیان، به واکاوی مستقلی پیرامون نقش طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی در انقلاب ایران پرداخته شود.

پیش از هر اظهار نظری در این مورد میبایست که به صورت بندی اجتماعی ایران در سالهای پس از انقلاب سفید تا انقلاب 57 پرداخت. از این روی انقلاب سفید را مبداء این بررسی قرار میدهم که در پی انجام اصلاحات ارضی در کشور دگرگونی بنیادینی در مناسبات تولیدی جامعه پدید آمد و جامعه ایران وارد مسیر توسعه سرمایه دارانه گشت. تنها مخالفین این دیدگاه، جریانات مائویست عمدتاً مستقر در خارج از کشور و کنفدراسیون دانشجویی بودند که جهت پایبندی به تئوریهای انقلابی مائو مبنی بر انقلاب دهقانی در جوامع فئودال، لوجانه اصرار می ورزیدند که جامعه ایران هنوز دارای فرمی نیمه فئودالی و نیمه استعماری است. (3) باقی اختلافات اغلب در مورد کیفیت توسعه بود. دیگر مخالفان اغلب معتقد بودند که ایران به روند "توسعه سرمایه دارانه وابسته" وارد شده است. البته برخی مانند کاتوزیان نیز مفهوم "رشد" را به علت وجود کاستیهای در این روند ترجیح میدهند. (4) اما تردیدی نیست که در این دوران ایران به قول آبراهامیان شاهد یک "انقلاب صنعتی کوچک" بوده است و از همین روی نمیتوان تغییر مناسبات تولیدی را در این دوره کتمان نمود. جان فوران این روند را در چارچوب "نظریه وابستگی جدید کاردسو و فالتو" قرار میدهد که وابستگی را نه به عنوان پدیده ای کاملاً تحمیلی از خارج، بلکه ناشی از تأثیرات متقابل عوامل خارجی و داخلی و ناشی از ناتوانی سیستم در جذب انباشت و گسترش سرمایه در درون خود به علت محدودیت ساختاری در نظر میگیرد. (5) فوران با بهره بردن از این نظریه، ایران را وارد شده به "مرحله توسعه وابسته" میدانند. (6) بر این اساس میتوانیم جامعه ایران را دارای صورت بندی در حال تکامل سرمایه داری بدانیم. به این ترتیب جامعه ایران در دوران متاخر پهلوی میبایست متشکل از طبقات اجتماعی متمایزی با شیوه های تولیدی مشخصی

باشد. "یرواند آبراهامیان" در کتاب "ایران بین دو انقلاب" طبقات جامعه شهری ایران را به این شکل دسته بندی نموده است: 1. طبقه اعیان 2. طبقه متوسط متمول 3. طبقه متوسط حقوق بگیر 4. طبقه کارگر. (7) در اینجا به بررسی اجزای تشکیل دهنده و وضعیت این طبقات، منافع طبقاتی و انگیزه هایشان از شرکت در انقلاب بر علیه نظام پادشاهی و سپس به نوع فرهنگ سیاسی غالب در میان هریک و سازمانها و جریانات سیاسی پوشش دهنده این مطالبات خواهیم پرداخت و آنگاه بررسی میشود که تا چه میزان نمایندگان سیاسی این طبقات در پیگیری مطالبات فرهنگ های سیاسی که نمایندگی میکرده اند در آن سالها موفق بوده اند و اساسا تا چه میزان از زمینه های اجتماعی خود آگاهی داشته اند که نمایندگانی شایسته برای پیگیری مطالبات گروهی و طبقاتی خود باشند.

1. طبقه اعیان

مقصود آبراهامیان از این طبقه خاندان پهلوی و درباریان، سیاستمداران حرفه ای، فرماندهان عالی رتبه ارتش و بورژوازی تجاری و صنعتی، اشرافیت قدیمی قاجاری و دیوانی و عشایری میباشد. طبقه اعیان بر 85% موسسات خصوصی فعال در زمینه های مختلف صنعتی، خدماتی و کشاورزی تسلط داشت (8) و در این بین بیش از همگان از مواهب توسعه سرمایه دارانه کشور بهره برد. شاید چندان نیاز به توضیح نباشد که این طبقه به همین دلیل، فاقد هرگونه منفعتی در سرنگونی رژیم بود. اما این بدان معنی نیست که این طبقه در سقوط نظام پادشاهی هیچ نقشی نداشت. این طبقه در مواجهه با انقلاب به چنان بی عملی نا بخردانه ای دچار شد که تمامی ناظرین آگاه را به تعجب واداشت. "داریوش همایون" یکی از اساسی ترین دلایل سقوط رژیم پادشاهی را در روحیه باختگی ها و خود زنی های سرآمدان حاکم می داند. "محمود عنایت" نیز با تمسخر کنایه میزند که بسیاری از اینها انقلاب را با تغییر کابینه برابر دیده بودند و از همین روی بسیاری از آنها با انقلاب همدلی هم میکرده اند! (10) گستره این ازدگی در مقابل امواج انقلاب در میان تمامی اعضای این طبقه به اشکال گوناگون پراکنده بود. اما در این میان بسیاری از اعضای طبقه حاکم در ماههای آخر با مشاهده بی عملی شاه در مواجهه با انقلاب یا از سر فرصت طلبی و یا از وحشت سقوط کشور به دامن کمونیسم، پنهان و آشکار به انقلابیون پیوستند. نمایندگان مجلس رستاخیزی که جملگی توسط ساواک دستچین شده بودند، به یکباره مخالفین سازش ناپذیری گشتند که در ماه آخر برای استعفای پرحادثه با یکدیگر رقابت میکردند به این امید که در اولین مجلس رژیم جدید کرسیهای نمایندگی خود را حفظ کنند. فرماندهان ارتش که پس از فرار شاه خود را بی پشتیبان تر از همیشه یافته بودند، پنهانی با برخی از رهبران انقلابی ملاقات میکردند و وعده حفظ سمتهای لشگریشان را در صورت تسلیم ارتش دریافت مینمودند. "ارتشبد عباس قره باغی" آخرین رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی در خاطرات خود مدعی میشود که خیانت امرایی چون "سپهبد ناصر مقدم" ریس ساواک و تنی چند از فرماندهان ارتش برایش مسجل گردیده است. (11) آنچه وی نمیگوید اینست که خود در کانون فرماندهان مسالمت جو و مصالحه گر ارتش قرار داشته و به طور مداوم با "مهدی بازرگان" اولین ریس دولت جمهوری اسلامی در ارتباط بوده است. (12) اما در پدید آمدن چنین وضعیتی برای این طبقه بیش از همه محمدرضا شاه پهلوی مقصر بود. شخصی شدن بیش از حد قدرت در دست وی منجر به آن شد که او و سیستم سیاسی کشور در یک راستا قرار بگیرند و واضح است که آنچه در این میان رو به ضعف نهاد، همانا سیستم سیاسی کشور بود. در هنگامه ای هم که سیستم با بحران مواجه شده، شاه فاقد قاطعیت در تصمیم گیریست و مهار بحران را به سیستمی که دو دهه در تضعیفش از هیچ کوششی فروگذار نکرده و گذاشته و میگریزد. اجزای این سیستم نیز - به رغم داشتن مناصب سیاسی- چنان سیاست زدایی شده اند که فاقد کمترین ابتکار عمل و درایت در مقابله با بحران و مهار یا مدیریت آن هستند.

گروه نخبگان حکومتی ایران در این سالها پرورش یافته احزابی بود که بیش از آنکه به یک حزب که کارکردی به مثابه حائل میان نظام سیاسی و جامعه مدنی داشته باشد، به باشگاهی جهت توطئه چینی و تقسیم منابع میمانست. سیاستمدارانی که اینچنین به تعبیر "ماکس وبر" به جای زندگی سیاسی همواره "زندگی از قبل سیاست" کرده اند، در مهار بحران پیش رو، بیش از هرچیز به کشمکش با یکدیگر میپردازند و به این ترتیب نظامی با شرایط بحرانی، پس از سقوط کابینه آموزگار در هفته اول شهریور ماه 57، شاهد بروز پدیده "ستیز نخبگان" نیز میگردد.

"ریچارد لاکمن" استاد جامعه شناسی دانشگاه ایالتی آلبانی در نیویورک در مورد ستیز نخبگان مینویسد: "انگار انقلاب دو فرآیند را با هم می آمیزد که با هم موازی هستند و فقط گاهی اوقات با هم کنش متقابل دارند: این دو فرآیند یکی ستیز نخبگان (سیاسی) و دیگری حرکتهای گاه به گاه توده مردم است. بسیج توده ای اغلب هنگامی رخ میدهد که بین نخبگان ستیزه شدید وجود دارد... چالش غیرنخبگان در برابر یک گروه نخبه فقط زمانی به طور واقعی موثر می افتد که آن گروه در برابر حمله نخبگان رقیب قرار داشته باشد... غیر نخبگان زمانی معترض میشوند که امواج ستیزه بین نخبگان بالا گرفته و فرصتها و دستاویزهایی ایجاد شده که مخاطرات کنش جمعی را توجیه میکنند. اگر بسیج توده ای عملی شود، میتواند بر پیامد ستیزه نخبگان تأثیری انقلابی داشته باشد." (13) همانطور که گفته شد، با سقوط کابینه آموزگار رقابتهای درون گروهی نخبگان حاکم جنبه ستیزه به خود گرفت. سقوط این کابینه در پی فضای روانی ایجاد شده در سطح جامعه پس از فاجعه سینما رکس آبادان که بر آرامش نسبی دو ماهه حاکم بر کشور خط پایانی کشید، رخ داد. استیضاح پرسرو صدای هفت تن از نمایندگان مخالف خوان دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی، در ظاهر دلیل سقوط کابینه جلوه داده شد. (14) این رخداد را باید به مثابه آغازی بر پیدایش ستیز نخبگان حاکم دانست که در تمامی پنج ماهه باقی مانده از عمر رژیم تداوم یافت و در زمان کابینه "ارتشبد از هاری" و آغاز موج دستگیریهای بسیاری از دولتمردان سابق - که در بسیاری از موارد نیز مبتنی بر اتهامات واهی و غیر واقعی بود- به اوج رسید و علاوه بر اثراتی که از دیدگاه لاکمن بر روند انقلاب گذاشت، باعث دلسردی و بی اعتمادی بیشتر نخبگان سیاسی نسبت به نظام حکومتی گردید.

گذشته از آنچه گفته شد شماری از اعضای طبقه اعیان و اغلب از گروه اشرافیت قدیمی قاجاری و عشایری، سالها بود که در زمره مخالفان نظام پهلوی قرار داشتند که در میانشان از افرادی با سوابق آزادیخواهانه ملی (مانند بختیار و سنجابی) تا افرادی با دلبستگیهای پیشامدرن وجود داشت. در تحلیل فوران به فرهنگ سیاسی بخش حکومتی این طبقه اشاره ای نرفته است و تنها به خرده فرهنگ

مشروطه خواه ملی اشاره داشته که بسیاری از رهبران در این طبقه جای می‌گرفتند. همچنین باید یادآور شد که بخشهایی از درون حاکمیت هم دارای فرهنگ سیاسی کمابیش یکسانی با این خرده فرهنگ بوده اند. بخشهای دیگر این طبقه نیز پیرو "فرهنگ سیاسی شاهنشاهی" حاکم بودند.

2. طبقه متوسط متمول

آنچه آبراهامیان به آن به عنوان اعضای این طبقه اشاره دارد تنها در برگیرنده "خرده بورژوازی سنتی" میباشد. وی در این طبقه تنها از تجار سنتی و بازاریان و روحانیون سطح بالا یاد میکند که اعضای سنتی این طبقه اند. در حالی که از دوران رضا شاه به این سو تدریجا وجه مدرنی از خرده بورژوازی در ایران شکل گرفت که صاحب مشاغل نوین خدماتی بودند. هر دوی این بخشهای خرده بورژوازی ایران به میزان زیادی از سطح زندگی بالاتری در پی سیاستگراریهای توسعه گرایانه در دهه آخر حکومت پهلوی بهره مند شدند. خرده بورژوازی در اروپا همواره بنا به موقعیت آسیب پذیر اقتصادی در جهتگیریهای سیاسی دچار نوسان گردیده است. از همین روی بود که مارکس با تکیه بر تجربه کمون پاریس که این طبقه را که ابتدا در زمره دشمنان پرولتاریا بود و سپس به متحد آن تا زمان استقرار دیکتاتوری فرا طبقاتی "لویی بناپارت" بدل نمود، متحد نهایی طبقه کارگر در مواجهه با سلطه لجام گسیخته بورژوازی در نظر گرفت. (15) اما سیر رویدادها خلاف نظر مارکس را ثابت نمود. با وقوع جنگهای متعدد و بحرانهای اقتصادی ناشی از آن در اروپای نیمه اول قرن بیستم، این طبقه به شکل روزافزونی ماهیت محافظه کارانه به خود گرفت تا جایی که به تامین کننده اصلی پیروان نازیسم، فاشیسم و فلائتریزم در آلمان، ایتالیا و اسپانیا بدل شد در عین اینکه کوچکترین علاقه ای به مارکسیسم-لنینیسم که برای چند دهه نیمه شرقی اروپا را بلعید نشان نداد و علت این امر هم در این بود که این طبقه بر حفظ کسب و کار کوچکش پافشاری میکند و اتفاقا جریانات فاشیستی بیش از هر جریانی میتواند آرامش روانی حفظ کسب و کار را از تعدی مارکسیستها و ناامنیهای اقتصادی به آن بدهند.

اما در ایران همانطور که گفته شد با دو گونه سنتی و مدرن این طبقه مواجهیم. خرده بورژوازی سنتی در ایران به ویژه از زمان رویارو شدن با چالش مدرنیته خصلتی به شدت محافظه کارانه یافته است. بخش اعظمی از باشندگان این طبقه در دهه های اخیر سرسخت ترین تقابل ذهنی و رفتاری را با هرگونه از تجدد و نوگرایی داشتند ضمن آنکه شمار قابل ملاحظه ای از این طبقه نیز رفته رفته متأثر از پیامدهای مدرنیته گشته و در مقابل آن انعطاف بیشتری به خرج میدادند. اما بسیاری از این افراد در گذر یک نسل در پی ترقی تحصیلی یا مالی با جا به جایی طبقاتی مواجه شده و وارد جرگه طبقات نوین متوسط شهری و یا بورژوازی تجاری - صنعتی و یا بخش مدرن خرده بورژوازی میگشتند. ولی با این حال تا دهه 1350 خورشیدی و فروکش کردن مخالفتهای گسترده سالهای ابتدایی دهه پیش، بخشی از این طبقه با دیدی نسبتا منعطف تر به روند نوسازی جامعه نگر نیست و در پی سیاست زدایی گسترده سالهای میانی دهه 40، همین که حکومت امنیت سرمایه و کسبش را فراهم مینمود، راضی بوده و عملکردی منفعلانه داشت. اما پاره ای اقدامات حکومت سبب گردید که اکثریت منفعل و محافظه کار این طبقه احساس خطر کرده و با اقلیت رادیکال هم طبقه اش احساس همدلی بکند. این اقدامات عبارت بودند از تشکیل کمیته های مبارزه با احتکار و گرانفروشی حزب رستاخیز و همزمان توسعه و گسترش فروشگاههای مدرن و زنجیره ای کوروش و سپه به صورت اعلانی و اعمالی در سالهای 56-1354، قطع بودجه های سری نخست وزیری در راستای سیاستهای ریاضت اقتصادی کابینه آموزگار در سال 1356، به لحاظ مادی و همچنین تغییر تاریخ رسمی کشور از هجری خورشیدی به شاهنشاهی، افتضاح آخرین جشن هنر شیراز در سال 56 و سرانجام و باز هم در همین سال انتشار مقاله رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات و پاره ای موارد دیگر از این دست به لحاظ روانی، زمینه های نارضایتی خرده بورژوازی سنتی را فراهم نمود. همزمان گسترش آموزش عالی در سطح کشور و ورود دانشجویان پرشماری از روستاها و شهرهای دور افتاده به دانشگاههای تهران و شهرهای بزرگ، و گسترش فضای مذهبی در سطح دانشگاهها زمینه ساز تشکیل شبکه های متعدد حامی- پیرو بین این طبقه با نیروهای تازه وارد دانشگاهی شد. (16) مجموعه این عوامل گروههای وسیعی از طبقه خرده بورژوازی سنتی را از انزوا خارج کرده و به عرصه کشاند. اما بی تردید احساس خطر اقتصادی مهمترین عامل به تحرک و داشته شدن اکثریت اعضای محافظه کار این طبقه بود. (17)

فرهنگ سیاسی بخش سنتی خرده بورژوازی، علاوه بر آنچه که فوران در چارچوب فرهنگ سیاسی دینی طبقه بندی نموده (اسلام مبارز آیت الله خمینی، اسلام بنیادین شریعتی و اسلام لیبرال بازرگان) دارای دو بعد دیگر هم میباشد که یکی اسلام سنتی روحانیت راست دین و دیگری مارکسیسم اسلامی مجاهدین خلق بود. به نظر میرسد که فوران در طبقه بندی اش از خرده فرهنگهای سیاسی دینی اسلام سنتی را در چارچوب اسلام لیبرال و اسلام التقاطی مجاهدین خلق را در چارچوب اسلام بنیادین شریعتی در نظر گرفته است. البته لازم به ذکر است که اطلاق صفت لیبرال به بازرگان و نهضت آزادی چندان دقیق نمیباشد و وی در این مورد از یک وامگیری کلامی بهره برده است. این گروه جریانی به لحاظ نظری محافظه کار بوده که همواره از سنت دینی در کنش سیاسی اش بهره برده است و همواره در خط میانی اسلامگرایان غیر سیاسی و اسلامگرایان رادیکال حرکت نموده است. از این روی دقیقتر است که این خرده فرهنگ را "خرده فرهنگ اسلامی میانه روی بازرگان" بنامیم. اسلام میانه روی بازرگان علی رغم وجود شباهتهایی با اسلام راست دین محافظه کار دارای تفاوتی عمده با آن نیز بود. این تفاوت در جهتگیری و فعالیت سیاسی اسلام میانه روی بازرگان برخلاف سیاست گریزی اسلام راست دین بود (18) به همین شکل اسلام مجاهدین خلق اگرچه در سالهای نخستین پیدایش از دیدگاههای علی شریعتی تأثیر گرفت ولی خود دارای دیدگاهی متفاوت بود که میتوان تبلور این اختلاف را در اتخاذ مشی مسلحانه توسط این سازمان مشاهده نمود. اما اسلام بنیادین شریعتی بیشتر بر قسمی از جریانهایی خاص فرهنگی که بعدها به نو اندیشی دینی شهرت یافت، اثرگذار بود. یکی از عمده ترین وجوه مشترک میان تمامی این خرده فرهنگهای سیاسی دینی، گستره وسیع و غالب زمینه اجتماعی شان در میان بخش سنتی طبقه خرده بورژوازی بود. میتوان گفت که برنده اصلی انقلاب ایران نیز این طبقه بوده است که دو فرهنگ سیاسی عمده آن (اسلام سیاسی خط امام و بخش قابل ملاحظه ای از روحانیت راست دین) حاکمیت آن را تا به امروز بر عهده گرفته اند. بخش

دیگر (اسلام میانه رو) چند سالی در قدرت باقی ماند و امروزه هم اپوزسیون نیمه قانونی حکومت را تشکیل می‌دهد و بخشی دیگر نیز (مجاهدین خلق) تا مدتها به مثابه منسجم ترین معارض حکومت فعالیت کرد.

اما بخش مدرن خرده بورژوازی شهری ایران، علی‌رغم رشد روزافزونش در دوران پهلوی از انسجام و هویت متمایز طبقاتی مستحکمی برخوردار نگشت و شیوه زیست و فرهنگ سیاسی اش در این سالها همواره متأثر از سایر طبقات اجتماعی و به ویژه طبقه متوسط حقوق بگیر بود که از دیدی دیگر در کنار آن طبقه متوسط جدید و به همراه این گروه و خرده بورژوازی سنتی، طبقه متوسط شهری را شکل میداد.

3. طبقه متوسط حقوق بگیر

این طبقه در ایران نیز همانند سایر کشورهای جهان کانون اصلی نارضایتیها و پویسهای سیاسی بوده است. در ایران امروز این طبقه بدنه اصلی طبقه متوسط شهری را تشکیل می‌داد و از این روی اهمیتی دو چندان می‌یافت. این طبقه همواره خاستگاه اصلی روشنفکران و فعالین اجتماعی و سیاسی و نیز اغلب دانشجویان (در ایران تا میانه دهه 50 خورشیدی) بوده است. از این روی این طبقه دارای وزنه سیاسی و اجتماعی سنگینی بوده است. حکومت پهلوی در ایران بیش از همه برای این طبقه امتیاز و موقعیت اجتماعی فراهم نمود و تلاش در جهت کسب رضایت و حمایت این طبقه با اعطای فرصتها و امتیازات گسترده داشت. اما سرانجام این طبقه با نادیده گرفتن ارتقای سطح زندگی خود و منافع طبقاتی اش در کانون مخالفتها با رژیم پهلوی قرار گرفت و اساسی ترین ضربه را بر پیکر آن وارد نمود. به دلیل گستره تاثیرگذاری این طبقه بر فرهنگ عمومی جامعه، در اساس تصور پیروزی هر جنبش و انقلابی در ایران بدون حضور این طبقه بسیار دور از ذهن مینماید. اما چگونه بود که این طبقه چنان برخورد رادیکالی را با نظام حاکم در پیش گرفت؟ در پاسخ به این پرسش باید در ابتدا به روحیات اجتماعی جهانی این طبقه توجه نمود و سپس شرایط ویژه آن را در ایران در نظر گرفت.

“سامنول هانتینگتون” در کتاب “سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی” درباره روحیات جهانی این طبقه چنین مینویسد: “... مخالفت {طبقه متوسط} در بیشتر موارد از کاستی های مادی سرچشمه نمیگیرد، بلکه بیشتر از عدم امنیت روانی، از خودبیگانگی و احساس گناه شخصی و نیاز شدید به احساس هویت مایه میگیرد. طبقه متوسط شهری، شان ملی، پیشرفت، هدف ملی و فرصت اشتراک در بازسازی سراسری جامعه را خواستار است.” (19) هانتینگتون در ادامه گفتاراش تاکید میکند که تقریباً هیچ دولتی نمیتواند همه این آرمانها را برآورده سازد و اصلاحات سیاسی نیز نمیتواند به تنهایی راهکار برون رفت از این بحران باشد بلکه برعکس میتواند منجر به بروز ناآرامیهای گسترده و حتی انقلاب گردد. وی راهکار تداوم سامان سیاسی را در جوامع در حال گذار نه در اصلاحات بلکه در سرکوب تند روی طبقه متوسط میداند. (20)

اما برخلاف هانتینگتون، آبراهامیان بر هم خوردن سامان سیاسی را در ایران ناشی از فقدان اصلاحات و به تعبیر خودش “توسعه ناموزون” میدانند. وی در تشریح این نظریه میگوید:

“اگرچه شاه به نوسازی ساختار اجتماعی - اقتصادی کمک کرد، برای ایجاد نظام سیاسی یعنی امکان دادن به تشکیل گروههای فشار، باز کردن عرصه سیاست به روی نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند بین رژیم و طبقات جدید، حفظ پیوندهای موجود بین رژیم و طبقات قدیم، و گسترش دادن پایگاه اجتماعی نهاد سلطنت که به هر حال عمدتاً به سبب کودتای نظامی 1332 به حیات خود ادامه میداد، چندان کاری انجام نداد.” (21)

اما در توضیح دیدگاه هانتینگتون باید گفت که نامبرده در اثر مورد اشاره چنین رهنمودی را الزاماً به حکومتهای مطلقه نمی‌دهد (ناگفته نماند که وی حکومت سلطنتی را اصولاً فاقد منطبق تاریخی میداند) اشاره وی به حفظ سامان سیاسی توسط حکومت توسعه گرا است. از این روی شبه دموکراسی های طرفدار غرب را که در دوران جنگ سرد در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، سامان بخشی سیاسی جوامع مذکور را برعهده داشتند (مانند ترکیه و مکزیک و...) بیشتر مورد خطاب وی هستند که در صورت مهار نمودن تندروییهای طبقه متوسط با وقوع انقلابهای چپ یا دیکتاتوریهایی فردی راست مواجه میشوند. بر همین اساس باید گفت که دیدگاه آبراهامیان پیشینه نظری موضوعیت یافتن سرکوب تندروییهای طبقه متوسط است. زیرا تا وقتی که ساختار نئوپاتریمونیاک حاکم حتی مسیر مشارکت سیاسی کنترل شده طبقه متوسط را مسدود نموده است، نمیتوان چندان از تندروی این طبقه سخن گفت. محمدرضا شاه پهلوی میبایست که دست کم از اواسط دهه 1350 خورشیدی که صورت بندی سرمایه دارانه در جامعه ایران پدید آمده بود به گفته شاپور بختیار اجازه فعالیت به احزاب میانه روی مشروطه خواه که هیچ نزدیکی نه به مارکسیسم و نه حتی به سوسیال دموکراسی داشته باشند می‌داد (22) تا به این ترتیب به گونه ای مشارکت سیاسی طبقه متوسط جذب شده و بروز گرایشهای افراطی را در میان این طبقه به حداقل رسانند.

به هر روی مسدود بودن مجاری مشارکت سیاسی بر روی طبقه متوسط و اعمال سلطه هرچه بیشتر حکومت از طریق ساواک و حزب رستاخیز بر این طبقه نوپای در حال گسترش ضمن آنکه منجر به نوعی گسست فکری در میان باشندگان قدیمی تر این طبقه که دارای فرهنگ سیاسی مشروطه خواه ملی بودند با پیشینه فرهنگ سیاسیشان و ایجاد خلا بزرگ نظری در این طبقه در شرایطی که سالانه پذیرای ورود شمار زیادی از اعضای جوان بود، زمینه برای رشد فرهنگ سیاسی مارکسیستی و گسترش چپ زدگی افراطی از یکسو و جهان سوم گرایی اسلامی (متأثر از آل احمد و شریعتی و تحولات منطقه) فراهم شد. فرجام چنین خلایبی را باید در وقایع سالهای 56 و 57 دید. اما در این میان مخالفین شاه را هم نیز نباید بری از هرگونه خطا و اشتباه دید. لیبرالهای ملیگرا نیز علاوه بر اینکه به تعبیر “ریچارد کاتم” نویسنده کتاب “ناسیونالیسم در ایران”، از ابتدای روی کار آمدن رضا شاه گزینشی غیر عقلانی در زمینه ترجیح لیبرالیسم بر ناسیونالیسم کرده و با نیروهای پیشامدرن ارتجاعی بر علیه دیکتاتوری مدرن‌نگرای رضا شاه متحد شدند (23) در

سالهای بعد نیز با تداوم این رویه به جایی رفتند که در هنگامه اصلاحات ارضی حتی وجود فتودالیم را به صرف مخالف خوانی با شاه و امینی منکر شوند (24) و با اقداماتی از این قبیل خود ظرفیت ایفای یک نقش دموکراتیک و پیشروانه را از خود سلب نمودند.

به این ترتیب طبقه متوسط شهری ایران در آستانه انقلاب فاقد هرگونه ذهنیت و سازماندهی سیاسی و اجتماعی در جهت پاسداشت منافع و پیشبرد برنامه هایش بود و به همین دلیل علیرغم آنکه بار اصلی انقلاب را بر دوش کشید و در پیروزی آن نقشی تعیین کننده ایفا نمود، به بازنده اصلی این کارزار مبدل گردید و سرکوب شدیدی را در ابعاد سیاسی و اجتماعی متحمل شد.

4. طبقه کارگر

آبراهامیان هر سه گروه کارگران ماهر صنعتی و جمعیت بی طبقه و غیرماهر تهیدستان به طور عمده حاشیه نشین و نیز کارگران سنتی را در درون این طبقه واحد قرار داده است. شاید از این جهت که هر سه گروه از فرهنگ سیاسی کمابیش یکسانی بهره مند بوده اند و مخاطبان اصلی پوپولیسم انقلابی را تشکیل می دادند. اما هریک از این گروهها در انقلاب عملکردی که به طور ملموسی متفاوت بود، داشتند. هر سه گروه از یکسو متأثر از ارزشها و سنتهای کهن ایرانی و اسلامی بوده و از سوی دیگر مستعد جذب در جریان رادیکال اسلامی و مارکسیستی که داعیه ایجاد تحولات عدالت محورانه داشتند، بودند. طبیعی بود که جریانی که هم بر بخش مهمی از باورهای کهن این گروهها (ارزشهای اسلامی) تکیه داشت و هم به طرح شعارها و اقدامات ساختار شکنانه می پرداخت، در این میان دست بالا را بگیرد. اما به هر روی نمیتوان این طبقه را دارای فرهنگ سیاسی مطلقاً یکدستی فرض نمود و باید به تنوع دیدگاهها در این طبقه نیز توجه کرد. تفاوت فرهنگ سیاسی لایه های تشکیل دهنده این طبقه، علت عملکرد متفاوت هریک از این گروهها در جریان انقلاب بود.

کارگران ماهر صنعتی در دهه 1350 خورشیدی به نسبت سه دهه پیش از آن، که حزب توده حضور تاثیرگذار و تعیین کننده ای در محافل کارگری داشت، گسترش وسیعی را هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی (به مفهوم گسترش مهارتهای حرفه ای) تجربه نمود. به همین دلیل نیز فرهنگ سیاسی این طبقه دچار گسستی جدی از آموزه های مارکسیستی حزب توده گردیده و مانند سایر طبقات و گروههای اجتماعی به شدت از سیاست زدایی حاکمیت پهلوی دوم متأثر گشته بود. تداوم مبارزات چپگرایان ایرانی در این سالها با حاکمیت هم که در شکل گروههای دانشجویی مارکسیستی در درون و برون مرز و سازمانهای تروریستی چریکی صورت میپذیرفت، هرگز موفق به جذب گسترده کارگران و تاثیرگذاری بر گروههای کارگری نگردید. همچنین در این سالها تغییرات محسوسی در خاستگاه قومی کارگران ایرانی نیز صورت پذیرفته بود. در سالهای دهه 1320 خورشیدی اغلب کارگران ماهر شهری برخاسته از چند گروه مشخص قومی بودند که این گروهها عبارت بودند از اقلیتهای دینی به ویژه مسیحیان ارمنی و آسوری و یا فرزندان قفقازها و ارانیهای مهاجر از آن سوی ارس و یا آذربایجانیهایی که سابقه اقامت یا کار در قفقاز داشتند و نیز گیلانهای که بیش از همه ایرانیان متأثر از مجاورت جغرافیایی با روسها از سختگیریهای مذهبی به دور افتاده بودند. این ها اکثریت جمعیت کارگری را در سه قطب صنعتی آن روز کشور یعنی تهران، آذربایجان و گیلان و مازندران را تشکیل می دادند. اما در دو قطب دیگر یعنی نواحی نفت خیز جنوب و کارخانجات نساجی اصفهان، جمعیت کارگری دارای خاستگاه قومی متفاوتی بودند و علاوه بر ارمنیها از کارگران لر و پارسی زبان محلی تشکیل میشدند. در این میان کارگران مسیحی و مهاجرین قفقازی و یا بازگشتگان از این نواحی و نیز گیلانها فاقد حساسیت های تند اسلامی بوده و از سابقه فعالیتها چپ گرایانه در میان گروه قومی خویش نیز بهره مند بودند. از این روی به راحتی جذب جریانات کارگری وابسته به حزب توده می شدند و به علت اکثریت نسبی شان در جامعه کارگری، توفیق این را نیز یافتند که فرهنگ سیاسی مارکسیستی خود را بر سایر گروههای قومی کارگران نیز به طور نسبی مسلط کنند. (25) اما در سالهای دهه 1350 در پی گسترش شهرنشینی، افزایش آموزشهای فنی و حرفه ای، حضور تکنسین های خارجی، اعزام متعدد گروههای کارگری برای فراگیری مهارتهای فنی و مواردی از این دست، گروههای جدید و متنوعی از نقاط مختلف کشور که دارای نظامهای ارزشی سنتی تری بودند، نیز جذب طبقه کارگر روبرو گسترش ایران شدند. طبیعی بود که پس از توقف فعالیتها علنی و گسترده حزب توده از سال 1332 که با گسترش لایه های طبقه کارگر در دهه بعد نیز همراه شد و به ویژه با سطح زندگی به نسبت مرفه کارگران در دهه 1350 و از همه مهمتر "گسترش و تعمیق محافظه کاری های ناشی از امنیت شغلی مشروط و بالا"، زمینه فعالیت چندان برای گسترش فرهنگ سیاسی مارکسیستی در طبقه کارگر باقی نمانده بود. محافظه کاری مورد اشاره سبب گردید که طبقه کارگر ماهر آخرین گروهی باشد که به گونه ای نظاممند به انقلاب بپیوندد. آبراهامیان زمان این پیوستگی را خرداد ماه 1357 می داند اما این هنگامیست که جمله اعتراضات کارگری رنگ و بوی صنفی دارد و بهتر است که نقطه آغاز پیوستگی طبقه کارگر را از اعتصابات مشخصاً سیاسی اواخر شهریور ماه در نظر گرفت. (26) در میان کارگران معترض فعالان اسلامی و مارکسیست به طور توانمند فعالیت داشتند. اما به هر روی وجود سنت و سابقه چپ در فعالیتها کارگری و نیز ماهیت ذاتی جنبش چپ که معطوف به فعالیتها کارگری بود، سبب گردید که فرهنگ سیاسی مارکسیستی تا چند سال ابتدای پس از انقلاب موفق به بازسازی و قدرت گیری مجدد در میان طبقه کارگر گردد و نقشی تاثیرگذار - و نه لزوماً فراگیر - بیابد که اینبار نیز تنها با سرکوب دوباره از میدان به در رود. اما پیش از آن نیز جریانات چپ کارگری نتوانسته بودند که بر هژمونی جریان انقلابی اسلامگرا در میان کارگران فائق آیند.

اما گروه تهیدستان شهری که ترکیبی از کارگران غیر ماهر، حاشیه نشینان شهری و گروههای لمپن و بی طبقه بود، فاقد هرگونه پیشینه و فرهنگ سیاسی مشخصی بود و در واقع به تدریج در پی اصلاحات ارضی و از سالهای دهه 1340 به مثابه یکی از تبعات اجتناب ناپذیر مدرنیزاسیون و توسعه سرمایه دارانه پدیدار گردید. اعضای این گروه جملگی از مهاجران روستاها و شهرهای کوچک و دور افتاده به شهرهای بزرگ - به ویژه تهران - بودند که به علت فقدان مهارتهای فنی و حرفه ای به مشاغل کاذب می پرداختند و از جذب در مناسبات تولیدی و فرهنگی شهرهای در حال توسعه ناتوان بودند. به این ترتیب این گروه از یکسو دچار گسستی با پیشینه و خاستگاه اجتماعی اش گردیده بود و از سوی دیگر ناتوان از جذب در موقعیت نوین خویش بود و به این دلیل همواره دارای انگیزه های عینی برای نارضایتی بود. اما این نارضایتی ها هرگز دال بر وجود گرایشات براندازانه در این گروه در آن مقطع نبود. برخی از

پژوهشگران - به ویژه از طیف چپ- با استناد به کلیاتی چون شرایط دشوار زندگی این گروه و یا مصادیقی نظیر یورش ماموران شهرداری تهران در پاییز 1356 به نواحی خارج از محدوده و تخریب آونکهای که زیستگاه اغلب باشندگان این گروه بود، درصددند که بر حضور پررنگ و آگاهانه این گروه در روند انقلاب تاکید نمایند. اما پژوهش دقیق و موثکافانه "آصف بیات" نشانگر این است که این گروه نه تنها دارای هیچ نقش کانونی و تعیین کننده ای در روند انقلاب نبوده است، بلکه به کلی فاقد احساسات تند ضد شاهی و براندازانه بوده است. در هنگامه ای هم که موج تنشهای براندازانه انقلابیون کشور را فرا گرفته بود و طبقات و اقشار دیگر جامعه ایران در صدد سرنگونی رژیم حاکم بوده و به طرح کلیات و خواستهای مبهم می پرداختند، تهیدستان شهری با استفاده از فرصت بدست آمده که همانا رنگ باختن اقتدار بورکراتیک دولت در پی وقایع انقلابی بود، بیشتر در پی بدست آوردن و تثبیت امتیازات ملموسی که با زندگی روزمره شان در ارتباط بود نظیر تصرف و یا استقرار در زمینها و ساختمانهای خالی واجد و فاقد مالکیت بودند و بدین گونه این گروه در جریان انقلاب بیشتر سرگرم روندی که بیات "مبارزات موازی" مینامد، بودند تا حضور مستقیم در پیکارهای سیاسی انقلاب (27) اما در این تردیدی نیست که بخشهایی از این گروه نیز به همراه بخش عمده خرده بورژوازی سنتی و گروه کارگران سنتی و گروه هایی از تازه واردین طبقه متوسط جدید، در سالهای پس از انقلاب جذب ایدئولوژی و نهادهای حکومت انقلابی جدید گردیدند. جریانات چپ هم در میان تهیدستان شهری به گونه ای بسیار کم عمق و سطحی نفوذ کردند ولی هرگز نتوانستند که به مثابه رقیبی عمده برای جریان اسلامگرا در میان فعالان این گروه جای گیرند.

اما کارگران سنتی به همراه خرده بورژوازی سنتی بخش اصلی بدنه جناح اسلامگرای انقلابیون را - به ویژه در شهرهای سنتی - تشکیل می دادند. این گروه بیشتر شامل شاگردان و پادوهای بازار بود که نزدیک ترین گروه اجتماعی به اقشار بازاری و روحانی بودند. و در جریان اعتراضات چهلمی که رنگ و بوی مذهبی بیشتری داشت، حضور فعالانه ای داشتند. بسیاری از باشندگان این گروه از تهیدستان قدیمی تر شهری بودند که سابقه سکونتی دیرپا و پیش از اصلاحات ارضی در مناطق شهری داشتند. در عین حال بخشهایی از تهیدستان جدید شهری نیز در به لحاظ شیوه تولید در شمار این گروه قرار میگرفتند که در هر حال همگی بهره مند از شیوه زیست و فرهنگ سیاسی یکسانی بودند. در این گروه جریانات سیاسی چپ تقریباً فاقد هرگونه حضوری بودند و در میان سایرین نیز غلبه با اسلامگرایان طرفدار انقلاب بود.

به طور کلی گروهها و اقشار طبقه کارگر به گونه ای فراگیر مخاطب اصلی واژه هدفمند و هوشمندانه "مستضعفین" که از جانب جناح اسلامگرای انقلابیون ارائه گردید بودند و این سبب شد که این طبقه نقش مهمی در بسیج توده ای جناح مورد اشاره به ویژه در مقاطع حساس پس از پیروزی انقلاب ایفا نماید.

نمایندگی سیاسی

با توجه به آنچه در بالا مورد بررسی قرار گرفت، اکنون میتوان به این مهم توجه نمود که تمامی طبقات اجتماعی ایران فاقد نمایندگان سیاسی متناسب با شرایط اجتماعی نوپیشان بودند و از همین روی بود که تنها اقشار و طبقات سنتی و وابستگانشان که از ساختارهای جمعی پیشا مدرن بهره مند بودند، توانستند که به تثبیت موقعیت طبقاتی اشان در سالهای پس از پیروزی انقلاب نایل شوند.

در این سالها طبقات و گروههای مدرن فاقد نمایندگان مدرن سیاسی بودند. طبقه اعیان فاقد سازمان و حتی فرهنگ سیاسی نظام مند و مشخص جهت حفظ و پیشبرد منافعش در هنگامه تحلیل یا فروپاشی اقتدار نظام حاکم بود. طبقه متوسط نیز به همین منوال فاقد فرهنگ و سازمانهای سیاسی پیگیر منافع و مطالبات اجتماعی اش بود و از این روی و با توجه به ماهیت رانتیر هر دو نظام سیاسی پیش و پس از انقلاب هرگز نتوانست به استقلالی سیاسی و اجتماعی از دولت دست یابد. عمده کنشگران سیاسی این طبقه نیز کنش سیاسی خود را معطوف به جریانات چپ که اهدافی معطوف به طبقه کارگر - و شماری هم دهقانان و روستاییان - داشت، کرده بودند که نه تنها با منافع و خواستهای خواستگاه اجتماعی شان در تضاد بود، بلکه از جذب مخاطبان فرودستی شان نیز ناتوان ماندند. طبقه کارگر نیز پس از چندی ضمن آنکه به شدت متأثر از گفتمان غالب اسلام انقلابی واقع شد، در پی فروکش کردن تلاطمات انقلابی شاهد گزینش مجدد "محافظه کاری های ناشی از امنیت شغلی مشروط و بالا" - به ویژه در پی تصویب قانون کار جدید در سال 1359 - توسط باشندگان دگر اندیشش بود.

به این ترتیب میتوان گفت که در آستانه انقلاب، طبقات مدرن جامعه ایران فاقد نمایندگی سیاسی بودند و در سالهای پس از آن نیز تاکنون موفق به شکل دهی به چنین نمایندگیهایی نگشته اند. هرچند که روند گسترش کمی و کیفی طبقات و گروههای اجتماعی مدرن در جامعه شهری ایران، دورنمای شکل گیری نمایندگان سیاسی طبقات اجتماعی ایران را - علیرغم تمامی فراز و نشیب های پیش رو - تحقق یافتنی می نماید.

پی نوشت

1. فوران، جان، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات رسا، چاپ چهارم، 1382، ص 530-556.
2. فوران، همان، ص 542.
3. بهروز، مازیار، شورشیان آرمانخواه: ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول، 1380، ص 137-167.

4. کاتوزیان، همایون، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ نهم، 1382، ص 62-60 و 316-301.
5. ساعی، احمد، توسعه در مکاتب متعارض، تهران، نشر قومس، چاپ اول، 1384، ص 129 و 128.
6. فوران، همان، ص 460.
7. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیرشانه چی، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم 1379، ص 398-395.
8. همان، ص 395.
9. همایون، داریوش، یک انقلاب نالازم، ص 15.
10. عنایت، محمود، روشنفکران و انقلاب، لس آنجلس، انتشارات نگین، چاپ اول، 1370، ص 38.
11. قره باغی، عباس، اعترافات ژنرال، تهران، نشر نی، چاپ هفتم، 1365، ص 356.
12. بختیار، شاپور، سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، ص 45-27.
13. فوران، جان و دیگران، نظریه پردازی انقلابها، فصل سوم: کارگزاران انقلاب، نوشته ریچارد لاکمن، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی، چاپ اول، 1382، ص 108 و 107.
14. بهنود، مسعود، از سید ضیا تا بختیار، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ سوم، 1369، ص 766.
15. گرویچ، ژرژ، مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم، 1358، ص 49-47.
16. طلوعی، محمود، داستان انقلاب، تهران، نشر علمی، چاپ سوم، پاییز 1371، ص 276-263.
17. آبراهامیان، همان، ص 407 و 406 و 460-458.
18. میلانی، محسن، شکل گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران، انتشارات گام نو، چاپ اول، 1382، ص 315-310.
19. هانتینگتون، ساموئل، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علمی، چاپ سوم، 1382، ص 536.
20. پیشین، ص 539.
21. آبراهامیان، همان، ص 397.
22. بختیار، همان، ص 30.
23. کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات کویر، چاپ سوم، 1383، ص 325.
24. کاتوزیان، همان، ص 268 و 267.
25. آبراهامیان، همان، ص 381-349.
26. پیشین، ص 479-471.
27. بیات، آصف، سیاستهای خیابانی: جنبش تهیدستان در ایران، ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران، نشر شیرازه، چاپ اول 1379، ص 112-71.